

سازمان یابی کارگری

7- خود سازمان دهی

محمد قراگوزلو

Qhq.mm22@gmail.com

معلوم است که اولین دلیل موفقیت حزب انقلابیون حرفه‌یی در این واقعیت نهفته است که طبقه‌ی کارگر به دلایل عینی اقتصادی به‌تر از هر طبقه‌ی دیگری در جامعه‌ی سرمایه‌داری قابلیت سازمان‌دهی دارد. اگر چنین شرایطی موجود نباشد، سازمان انقلابیون حرفه‌یی به یک اسباب‌بازی، یک ماجراجویی یک‌نمای توخالی تبدیل می‌شود. (تزه‌های آوریل)

در آمد یکم.

جمله‌ی قصار و نکته‌ی حکیمانه یا کشف تازه‌ی در کار نیست. نزدیک به سه قرن سلطه‌ی سرمایه‌ی این آموزه را نهادینه کرده است که کارگران در جریان مبارزه‌ی طبقاتی علیه سرمایه‌آگاه و متشکل می‌شوند و از مسیر سازمان یافتن در حزب سیاسی کمونیست فراگیر و توده‌ی بی‌سمت خلع ید سیاسی از بورژوازی (انقلاب کارگری) حرکت می‌کنند و در پروسه‌ی تکاملی انقلاب مداوم در دو سطح داخلی و جهانی وارد دوران انتقال طبقاتی می‌گردند و از بورژوازی خلع ید اقتصادی می‌کنند و با استفاده از نیروی متحدان خود در سطح بین‌المللی؛ انقلاب را در برابر یورش امپریالیسم مصون می‌سازند. اگر انقلاب موش‌کور تاریخ هست- که بی‌گمان هست- واضح است که هیچ کدام از این دست آورده‌ها در یک روند نقطه به نقطه؛ برنامه‌مند و از پیش تعیین شده‌ی زمانی شکل نمی‌بندد.

مالکیت اجتماعی بر ابزار تولید و الغای کار مزدی به عنوان مبانی اساسی شیوه‌ی تولید سوسیالیستی ناگهان و همچون اجل معلق از آسمان نازل نمی‌شود. بلشویک‌ها با تمام توان مندی‌های نظری، سازمانی (حزبی) و پایگاه توده‌ی کارگری خود در مسیر انتقال طبقاتی ناکام ماندند و ناگزیر به راه پر فراز و نشیب کمونیسم جنگی و نپ رفتند و در کورس رقابت با امپریالیسم به خط "صنعتی سازی (= سوسیالیسم)" کشیده شدند. صدور فرمان‌های فله‌ی- که به لنین و رفقاییش به سبب عدم لغو فوری کار مزدی انتقاد می‌کند- البته کار دشواری نیست. مشابه این ان قلت گیری انتزاعی به بزرگان دیگری هم وارد آمده است. مائو و هوشی مینه تا کاسترو و چاوز! قصد قیاسی در کار نیست. گفتم کاسترو و چاوز و از یاد بردم که "خیلی"ها با شنیدن نام این دو نفر اخیر کھیر می‌زنند و فی الحال دولتمردان کنونی ایران را به یاد می‌آورند. در میان این "خیل" البته لیبرال‌ها و اصلاح طلبان وطنی با "چپ کارگر زده‌ی کارگر زاده‌ی کارگر تبار کارگر مدار" مرز مشترک بسته است. همه می‌دانند که انقلاب 1959 کوبا انقلابی سوسیالیستی و کارگری نبود. همه می‌دانند که بولیواریسیم؛ سوسیالیسم نیست و همه می‌دانند که اصلاحات چاوز و اورته‌گا و مورالس ماهیت سوسیالیستی ندارد. همه‌ی این تحولات مترقی در عصر جهانی شدن سرمایه‌داری و امپریالیسم گنبدیده می‌تواند در شرایط معینی سمت گیری سوسیالیستی بیابد.

یا نیابد. چنان که در مقاله ی "تفاوت ساختاری دو قانون کار جدید" نوشتیم. کسانی که قانون نئولیبرالی کار ایران را عین قانون کار مترقی ونزوئلا می دانند؛ هرگز مخاطب مقالات ما نبوده اند. نامه نوشتن های خصوصی و کامنت های بری از استدلال آنان نیز - مانند همان کامنت های نامربوطی که از این قلم "ستایش" می کنند- جمله گی باد هواست. دوستانی کوبا و ونزوئلا را با کره ی شمالی و چین دنگ شیائوپینگ نئولیبرال زده مقایسه کرده اند. برای نمونه از ده سطر نقدی که دوست عزیزی در رد "توهم" مخلص نوشته است کم و بیش هشت سطر آن در تعرض به سرمایه داری دولتی و استبداد در چین و کره ی شمالی و سوریه شکل بسته است و من هر چه فکر کردم در نیافتم که در کجا و کدام یک از مقالاتم از این دولت های مرتجع و حتا اردوگاه شرق دفاع کرده ام. انتخابات دموکراتیک در نیکاراگوئه و ونزوئلا کجا و سلطه ی خانواده گی کیم ایل سونگ عقب افتاده ی مرتجع در کره ی شمالی بلازده کجا؟ کوبای کاسترو- که حتا جماعتی از آمریکا برای استفاده از امکانات بهداشتی درمانی رایگان به آن جا می روند- کجا و تسمه از گرده ی کارگران چینی کشیدن و ارزان ترین نیروی کار جهان را- در قالب حاکمیت یک الیگارش خبیث تحت عنوان "حزب کمونیست"- استثمار کردن کجا؟

نکته: گمان می زنم برای دریافت تفاوت کره ی شمالی و کوبا مراجعه به مقاله یی مفید از پری سا نصرآبادی ضروری باشد. این مقاله تحت عنوان **"چند نکته و کمی بیش تر در باب یک مغالطه ی تاریخی- ایده نولوژیک/ به بهانه ی مرگ کیم یونگ ایل"** و در پاسخ به همین بهانه گیری های مشابه نوشته شده است. بنگرید به این لینک:

<http://www.akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=42693>

باری نویسنده اگر در جریان کودتای پینوشه یک شهروند شیلیایی بود؛ به طور قطع - مانند همه ی چپ های آن دیار- در جبهه ی سالوادور آلنده ی سوسیال دموکرات می ایستاد و علیه شکل بندی نخستین نطفه های نئولیبرالیسم مبارزه می کرد. گیرم که آلنده نه کارگر زاده بود و نه کارگر پناه! نوع و شیوه ی مبارزه با پینوشه را هم اوضاع و احوال حاکم بر شیلی سپتامبر 1973 تعیین می کرد. مبارزه یی البته مسلحانه علیه کودتایی که تا بن دندان به ارتش مسلح "ملی" و نیروهای امنیتی امپریالیستی وابسته بود! اما این قلم اگر به عنوان یک شهروند سوئدی یا انگلیسی یا فرانسوی وارد کارزار سیاست می شد، به احزاب سوسیال دموکرات و سوسیالیست و لیبر اولاف پالمه و میتران و تونی بلر رای نمی داد! با وجود بیش از صد و پنجاه سال مبارزه ی طبقه ی کارگر؛ بسنده گی به سیاست "ضد ریاضتی" فرانسوا اولاند نه فقط تقلیل گرایی محض است بل که ورود به جبهه ی ائتلاف با بورژوازی و حمایت از دولت دخالت گر منجی بازار آزاد است. اگر چه در بخشی از آمریکای لاتین(بولیوی) مبارزه طبقاتی کارگران از سنت های پرپیشینه یی برخوردار است اما با این همه تفاوت کوبا و ونزوئلا و نیکاراگوئه با دولت های سوسیال دموکرات این است که کشورهای پیش گفته تا دی روز مکان امنی برای سودآوری فاحشه خانه ها و کازینوها ی آمریکایی و ترانزیت کوکائین بودند؛ با مردمی فقیر و بیمار و عقب مانده. اما امروز به اعتبار مبارزه ی توده ها و از کنار ره آورد همین رفرم های کم و بیش؛ به لحاظ شاخص های توسعه ی انسانی با کشورهای پیش رفته ی اسکاندیناوی رقابت می کنند. گیرم که مانند هر دولت سرمایه داری دیگر با انواع فسادها و تبهکاری ها درگیر هستند. آمارهای موجود موید پیش رفت شاخص های توسعه ی انسانی در این کشورها از سوی دشمنان شان در نهادهای غربی و امپریالیستی نیز تایید شده است و با آمارهای ایجاد "دو و نیم میلیون شغل و فقر زدایی" دولت ایران به کل متفاوت است. کما این که سلامت بی قید و شرط انتخابات در ونزوئلا حتا از سوی گزارشگران و ارگان های اعزامی آمریکا و غرب مورد تایید واقع شد. واقعیت ها را که نمی شود کتمان کرد. دفاع از کوبا و ونزوئلا و نیکاراگوئه فرو غلتیدن به مرداب رفرمیسم نیست. کما این که دفاع از مبارزه ی سندیکایی و اتحادیه یی عقب

نشینی به رفرمیسم و سندیکالیسم نیست. ادعایی در کار نیست اما نگارنده نه فقط در مورد سرمایه داری دولتی کم و بیش نوشته است و نتیجه ی سال ها مطالعه و تحقیق خود را در قالب کتابی مبسوط با سرنوشتی نا معلوم به وزارت ارشاد سپرده است؛ بل که علاوه بر این تا آن جا که به یاد دارد در شمار نخستین کسانی است که موضوع سرمایه داری دولتی را در متن نظریه پردازی های هیلفردینگ و بوخارین و نئوتروتسکیست هایی همچون کلیف و کالینیکوس ارزیابی کرده است. در نتیجه می خواهم بگویم به صرف پرتاب یک عبارت سرمایه داری دولتی نمی توان تمام شاخص های توسعه ی انسانی در کوبا و ونزوئلا و حتا پاراگوئه را نادیده گرفت. همان طور که با تکیه به همین عبارت نمی توان نسبت به دست آوردهای مثبت اقتصادی دوران حاکمیت استالین چشم فرو بست. تداعی کردن استالین با بریا و ژدانف و بلافصله نقب زدن به جنایات دادگاه ها همان روشی است که ساخاروف ها به کار بسته اند و نوبل ها گرفته اند. لیبرالیسم ایرانی نیز به محض طرح نام استالین ما را به یاد استالینیسم می اندازد و بلافاصله یک قطار از اعدام شده گان دهه های سی و چهل راه می اندازد و با پتک زینوویف و بوخارین و تروتسکی چنان بر سر ما می کوبد که پنداری این بزرگان از مدافعان جبهه ی سرمایه بوده اند و حالا اینان به خون خواهی آنان پیرهن عثمان بر علم افراشته اند. روشی که در مدیاهای مشهور سرمایه داری نهادینه و عادت شده است. (بعد از انتخابات 1388 و دستگیری اصلاح طلبان؛ هرگاه که تلویزیون آمریکا دادگاه آقایان ابطیحی و عطریانفر و ... را نشان می داد، یکی در میان به صحرای کربلای دادگاه استالینی هم نقبی می زد. با تصاویری از استالین و "خشونت این بلشویک های لعنتی!" مصیبت را ببین!!) به این ترتیب بستن بند ناف کاسترو و چاوز به خاتمی و احمدی نژاد اگر ساده کردن پیچیده گی های نقد اقتصاد سیاسی نباشد - که هست - باری به قیاس پیش گفته مانسته است.

چپ مریخی که از سوسیالیسم فقط تکرار مکرر و غیر طبقاتی طبقه ی کارگر را آموخته لابد بر این باور است که بس آمد هر چه بیش تر این اصطلاح همان و "سوسیالیست" تر شدن همان. این طور نیست. یعنی ماجرا به همین راحتی هم نیست. چنین "چپی" لاجرم باید برای ارتقای روحیه ی "انترناسیونالیستی" اش به شیلی و کوبا و ونزوئلا و نیکاراگوئه برود و علیه رهبران این کشورها به "جرم" دست دادن با احمدی نژاد - "قیام کارگری" سازمان بدهد. از همان قیام های موهومی که به جرم دادن استالین با روزولت و چرچیل برپا کردند. از همان قیام هایی که هر روزه علیه سوسیال دموکراسی سازمان می دهند. به یاری همان "تشکل های توده یی کارگری" که هر روزه در ایران و اروپا می سازند و فعالان کارگری داخل را نسبت به نساختن آن ها مذمت می کنند. باری این تذکر برای مواردی که از نویسنده توضیح خواسته و ول کن معامله نبودند گفته شد.

در آمد دوم

سلسله مقالات سازمان یابی کارگری به دلیل پرداختن به دو اولویت سیاسی روز مدتی به تاخیر افتاد. چاره یی نبود. تحلیل "لحظه ی حال دولت" - به تعبیر لنین - همیشه از اولویت های اصلی چپ سوسیالیست بوده است. شناخت وضع حال دولت و به تبع آن تبیین توازن قوا در وضع اکنون به جنبش کارگری کومک می کند که در اتخاذ تاکتیک های خود سنجیده وارد کارزار شود. مضاف به این که مقابله با اصلاحیه ی ضد کارگری مصوب دولت می تواند در ردیف وظایف اصلی فعالان کارگری قرار گیرد. درست مانند طرح استاد - شاگردی. با تصویب این قوانین دست کارفرمایان برای اخراج هر چه بیش تر کارگران بازر خواهد شد. نیروی کار ارزان تر و امنیت شغلی متزلزل تر خواهد گردید. مضاف به این که طرح افزایش سن بازنشسته گی نیز از قرار در راه است. علاوه بر پیش برد و مطالبه ی همه ی مواردی که از پارک لاله 88 تا کنون در قطع نامه های یک مه از سوی تشکل های مستقل کارگری مطرح شده است؛ جنبش کارگری ایران باید با حساسیت ویژه یی در مقابل تصویب نهایی این اصلاحیه و قانون استاد - شاگردی بایستد.

خود سازمان دهی

در بخش های پیشین تا حد امکان و توان ظرفیت های مختلفی از سازمان یابی حزبی و کارگری را ارزیابی کردیم. به اجمال از آگاهی طبقاتی در تئوری های علمی مارکس و انگلس سخن گفتیم و با سرکشی به انقلاب اکتبر نکاتی را در خصوص حزب و شوراها پیش کشیدیم. اینک بر آنیم در ادامه ی دفاع از مارکسیسم ارتدوکس و تبیین واقعی سازمان یابی لنینی؛ ابعاد دیگری از این مولفه ها را بازکنیم. پس از مارکس و انگلس و به موازات شکل بندی جریان سوسیال دموکراسی در آلمان و بلشویسم در روسیه، مولفه ی آگاهی طبقاتی به مقولات دیگری گره خورد. ضرورت وجود **حزب سیاسی پیشرو** متشکل از روشن فکران احتمالاً بورژوازی که به منافع طبقاتی خود پشتپازده بودند، برای انتقال آگاهی طبقاتی از بیرون به درون طبقه، به یکی از چالش های اصلی جنبش سوسیالیستی تبدیل شد. اگر زمانی بلانکیسم مدعی بود که بر محور ایجاد چند محفل چندین هزار نفری می توان به **نیابت از طبقه ی کارگر**، دست به تغییرات اساسی زد، شگفتا که برداشت و تفسیر دلخواه از "چه باید کرد" لنین - در تقابل با رزا لوکزامبورگ - بنیاد تغییرات اجتماعی را نه از مسیر حرکت **موش کور تاریخ** بلکه در چارچوب یک حزب و یا محفل سیاسی شبه تئوریک و غیر کارگری محدود کرد و در گزاره های دیگر با پیش کشیدن نقش عنصر پیشتاز، طبقه ی کارگر را به حاشیه راند.

آیا طبقه ی کارگر از توان خود سازمان دهی برخوردار است؟

در واقع موضوعی که به یکی از چالش های نظری - و سپس عملی - سوسیال دموکراسی کارگری ابتدای قرن گذشته تبدیل شد و با وجود انبوه بحث ها، مقالات، کتب و پلمیک ها، هنوز نیز به یک اجماع نسبی نرسیده، همین مولفه ی خود سازمان دهی طبقه ی کارگر است. امری که اگر قائم به ذات تلقی شود، مهم ترین عنصر سازمان دهی مبارزه ی طبقاتی (حزب پیش آهنگ کارگری) را نفی و منحل می کند. این مساله ی پیچیده - به قول ارنست مندل - نه در پرتو نظریه مورد مطالعه قرار گرفته و نه با توجه به صدپنجاه سال تجربه ی مبارزاتی طبقه ی کارگر سنجیده شده است. انگلس در مقالات و نامه های بی شماری به این مساله پرداخته و مارکس هم در سطح محدودتری به آن تجربه و واکنش نشان داده است. (درافزوده: مارکس در کتاب **"مبارزه ی طبقاتی در فرانسه"** - بررسی حوادث انقلاب 1848 - به این مساله پرداخته است.) شناخته شده ترین آثاری که در این زمینه در دست داریم، آثاری از قبیل "چه باید کرد؟" و "بیماری کودکی" لنین، "مسایل تشکیلاتی سوسیال دموکراسی روسیه" اثر رزا لوکزامبورگ، نوشته های کائوتسکی علیه برنشتاین، لوکزامبورگ و بلشویک ها، "حزب غیر علنی" اثر اتو بائر و... جمله گی آثاری جدل آمیز بوده و از اعتبار مقطعی و تاریخی مشخص برخوردارند. از سوی دیگر نوشته های دوران جوانی گئورگ لوکاچ مانند "تاریخ و آگاهی طبقاتی" و "لنین در وحدت اندیشه و عمل" نیز چنان انتزاعی و مجردند که از مطالعه ی سیستماتیک این مساله ناتوان می ماند. بیشترین توجه به این موضوع را شاید در نوشته های گرامشی مربوط به اوایل 1920 بتوان یافت. اما این آثار هم عمدتاً مقالاتی پراکنده و فاقد انسجام متدولوژیک هستند.

(www.marxists.org/farsi/archive/Mandel/works/1990/khod-sazmandehi-hezd)

با وجودی که لنین در همان اثر مناقشه انگیز "چه باید کرد" به وضوح گفته بود: **"سازمان انقلابیون حرفه یی تنها در ارتباط با طبقه ی واقعاً انقلابی [پرولتاریا] معنا دارد که به طور خودانگیخته درگیر مبارزه می گردد..."** و متعاقب تجربه ی انقلاب 1905 در "تزه های آوریل" - چنان که بر صدر این مقاله نیز نشسته - همین مولفه را تئوریزه کرده بود، اما با این همه مساله ی ضروری خود سازمان دهی اتحادیه یی، در شرایط غیرانقلابی و ثبات سرمایه داری نه فقط از سوی بخش هایی از چپ، مهر بطلان سندیکالیسم و

اکنون میسم خورده است، بلکه - از همه بدتر - بی‌توجه به **تجربه‌ی تلخ شکل-بندی بوروکراسی در حزب غیرکارگری شده‌ی دوران استالین**، هنوز اعتبار **جان‌نشین‌گرایی**، به طور جامع و کامل نقض نشده است. هنوز این نظریه‌ی درست که اتحادیه‌ی کارگری توده‌یی و مستقل و مبارز، قادر است در دوران غیر انقلابی و ثبات سرمایه‌داری به سود منافع و مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر عمل کند، از سوی چپ غیر کارگری به استهزا گرفته می‌شود. تلاش شکست‌خورده‌ی سوسیالیست-های چپ هلندی، گورتر، پانه کوک و تلاشی سوسیالیسم کارگری آلمان به وضوح ثابت کرده است که شوراها فقط در شرایط انقلابی (همه‌ی قدرت به شوراها) قادرند به وظایف سازمان‌دهی خود عمل کنند و در اوضاع غیر انقلابی و فقدان توازن قدرت میان دو قطب اصلی جامعه، این اتحادیه‌ها و سندیکاها هستند که قادرند به همان درجه‌یی که از بورژوازی امتیاز کسب می‌کنند به **انکشاف مبارزه‌ی طبقاتی، سازمان‌دهی، تجربه، عمل، بهبود زنده‌گی و آگاهی کارگران** یاری رسانند. واضح است که تکیه به سندیکاها و اتحادیه‌ها و کانون‌ها و کمیته‌های متشکل از فعالان علنی کارگری نمی‌تواند در تقابل یا توازی با تشکیل کمیته‌های مخفی سوسیالیستی در مراکز کار و تولید و محلات کارگری تلقی شود.

تریدیونیسم

ضرورت تشکیل صور مختلف شکل‌های کارگری، از آنجا موضوعیت و بسط می‌یابد که پاسخ به این دو سوال کلیدی به یکی از اولویت‌های نظری - عملی چپ تبدیل می‌شود:

✓ طبقه‌ی کارگر چه‌گونه با سرمایه‌داری مبارزه کند؟

✓ پیروزی طبقه‌ی کارگر در این مبارزه مستلزم وجود کدام عنصر اصلی است؟ آگاهی، تجربه، عمل، خودسازمان‌دهی، حزب سیاسی پیشرو، روشن‌فکر آگاه و پیشتاز، تقدم مبارزه‌ی اقتصادی یا سیاسی و... همه‌گی در همین زمین زمینه‌سازی می‌شوند و مباحثی همچون نحوه‌ی پیوند با طبقه (مشکل اصلی چپ پوپولیست دهه 50 و هنوز هم!) و تلفیق تئوری - پراتیک را نیز می‌پوشانند. تریدیونیسم (Trade Unionism) یا اتحادیه‌گرایی با مضمون مبارزه‌ی صنفی می‌کوشد به گوشه‌یی از لوازم این مبارزه پاسخ دهد.

واضح است طرح این سوال که آیا طبقه‌ی کارگر به عنوان تنها و آخرین طبقه‌ی انقلابی تاریخ به طور بالقوه از یک طرح انقلابی (برنامه) به منظور ساقط کردن قدرت سیاسی بورژوازی و جمع کردن بساط شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری برخوردار هست یا نه، با توجه به اصول علمی و بنیادی سوسیالیسم مارکس اساساً بلاوجه است. همان‌قدر که سوسیالیسم - به تعبیر مارکس - یک برنامه‌ی از پیش تعیین شده و نقطه به نقطه نیست، همان‌قدر هم رسالت تاریخی پرولتاریا برای ساقط کردن بورژوازی امری محتوم و اجتناب‌ناپذیر است.

مرز سوسیالیسم علمی مارکس با نظریه‌پردازی‌های اتوپیک فوریه و کابه دقیقاً در متن همین مبارزه‌ی طبقاتی همیشه جاری طبقه‌ی کارگر علیه سرمایه‌داری صورت می‌بندد. تاکید مکرر مارکس و انگلس در فصول مختلف مانیفست بر این‌که **سوسیالیسم شکل معینی از مناسبات اجتماعی آینده است که ریشه در مبارزه‌ی طبقاتی جاری دارد** از همین جا نشات می‌گیرد. به این ترتیب باید گفت - و پذیرفت - که مبارزه‌ی تئوریک برای پیشروی جنبش کارگری در پیوند با تمام عرصه‌های مبارزه‌ی سیاسی، اقتصادی و حتا فرهنگی تعریف می‌شود. چنان‌که مبارزه‌ی تئوریک برای طبقه‌ی کارگر مانند مبارزه‌ی اقتصادی امری مستمر و تعطیل‌ناپذیر است. در متن یک جنبش سوسیالیستی تبیین نظری سرمایه‌داری حاکم به اندازه‌ی مبارزه‌ی کارگران برای تحقق مطالبات صنفی فوری خود از اهمیتی تفکیک‌ناپذیر برخوردار است. روشن است که حمایت چپ از مبارزات اتحادیه‌یی رادیکال و مشارکت همه‌جانبه در آن، علی‌الخصوص در شرایطی که هنوز بخش پیش‌رو و آگاه طبقه‌ی کارگر در حزب خود سازمان نیافته، امری بی‌تخفیف و تردیدناپذیر است. به همین اعتبار نیز مناقشه‌ی بی‌توجهی از مدتی

پیش در زمینه ی تعطیلی کمیته های فعالان کارگری علنی و جایگزینی آن با ایجاد انجمن های صنفی در میان چپ ایران در گرفته از اساس بی محل است. تلاش برای ایجاد هر کدام از این تشکل ها تا آن جا که از دولت مجزا هستند و علیه سرمایه مبارزه می کنند بنا به مقتضیات زمانی و مکانی نه فقط متباین نیست بلکه تلاشی ستودنی و قابل حمایت نیز هست. در جهان سرمایه داری و به خصوص در کشورهایمانند ایران هر گونه مطالبه ی صنفی حتا در حد درخواست سنگ قبر رایگان لاجرم سیاسی می شود. مضاف به این که کشیدن حصار و تعبیه ی اسکله میان اقتصاد و سیاست از بیخ و بن نادرست است. در تمام مطالبات سندیکاها ی واحد و هفت تپه یک درخواست سیاسی- مانند لغو مجازات اعدام- وجود نداشته است و هر چه بوده مطالبات صنفی و اقتصادی محض بوده است اما کیست که نداند با اعضای اصلی این سندیکاها چه کردند!

صلح صنعتی!

باری کمی به حاشیه زدیم! ادامه دهیم....
تریونیونیزم شکل اولیه ی جنبش کارگری در بستر حاکمیت با ثبات سرمایه-داری بود. پس از فائق آمدن شیوه ی تولید سرمایه داری؛ کارگران به صورتی خودانگیخته و تجربی دریافتند که نمی توانند به طور فردی با کارفرما مبارزه کنند. همین حس غریزی به تدریج سبب ساز ایجاد اتحادیه ها و تشکل های اولیه و صنفی کارگری گردید. به یک مفهوم اتحادیه های کارگری به ناگزیر در تقابل با اتحادیه های کارفرمایی به وجود آمد. به نوشته ی پانه کوک (نقل به مضمون) " تریونیونیزم نخست در انگلستان - جایی که سرمایه داری ابتدا توسعه یافت - به وجود آمد و سپس به عنوان ملازم صنعت سرمایه داری به کشورهای دیگر اشاعه یافت. شرایط در ایالات متحد بسیار ویژه بود. در آغاز وفور زمین های آزاد و اشغال نشده - که برای مهاجرین باز بوده - موجب کم-بود کارگر در شهرها گردید و دستمزدها را به نحو قابل توجهی افزایش داد. فدراسیون کارگری آمریکا (A.F.L) به قدرتی ارتقا یافت که می توانست استانداردهای کارگران را تا حد مناسبی بالا ببرد. در چنان شرایطی، تبعاً طبقه ی کارگر نوعی احساس همپوشانی با سرمایه داری می کرد و اندیشه ی مبارزه ی سیاسی با بورژوازی را به ذهنش راه نمی داد. در انگلستان نیز از یکسو به دلیل انحصار این کشور بر تجارت و صنعت جهانی؛ و از سوی دیگر به سبب تملک مستعمره های ثروتمند؛ بخش غالبی از کارگران به یک قشر اریستوکرات مبدل گردیدند که اساساً نه فقط نیازی برای نبرد با بورژوازی داخلی نمی دیدند، بلکه نوعی سبب ساز همبستگی میان طبقه ی کارگر و طبقه ی سرمایه دار نیز شدند. " صرف نظر از صحت و سقم تئوری منسوخ غارت و پیش از آن که سرمایه جهانی شود و به عصر امپریالیسم برود ، واقعیت این است که به بهای چابیده شدن کارگران و زحمت کشان جهان سوم، یقه های کارگران انگلیسی و هلندی سفید و براق شد. در این برهه - که هنوز جهان سوم در گیومه نبود- کسب سود و حتا سود بیشتر و استثماری کارگران خودی برای بورژوازی انگلستان چندان ضرورتی نداشت و به همین سبب نه فقط زنده گی معقولی برای کارگران داخلی به وجود آمد، بلکه تضاد ساختاری (و در این جا و این برهه مبارزه ی) کار - سرمایه جای خود را به یک همزیستی آشکار سپرد. اگرچه در آغاز و برای تحمیل همین شرایط به سرمایه داران نبردهایی در انگلستان شکل گرفت - فی المثل جنبش چارتریسم - اما در نهایت آنان در مبادله با **صلح صنعتی**، اتحادیه ها را به رسمیت شناختند و در قبال تزریق روح محافظه کارانه سرمایه دارانه به کالبد طبقه ی کارگر، دستمزدها را افزایش دادند. چنین وضعیتی، در حال حاضر - و البته در کشورهای پیشرفته ی سرمایه داری - در هم-آهنگی کامل با عمیق ترین ویژه گی تریونیونیزم نهفته است. بدین ترتیب می-توان گفت تریونیونیزم اقدامی از سوی کارگران است که از مرزهای سرمایه-داری فراتر نمی رود. هدف مبارزه ی تریونیونیستی جایگزینی شکل دیگری از تولید به جای تولید بورژوازی نیست. تریونیونیزم با خصلتی غیرانقلابی و تا حدودی محافظه کارانه می کوشد به مبارزه ی سامان دهد که طی آن درجه یی از

رفاه برای کارگران تحقق یابد. در این میان نکته‌ی مهم این است که تریدیونیونیسیم نیز با وجود ماهیت غیرانقلابی خود شیوه‌ی از مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر را نماینده‌گی می‌کند که برای رسیدن به اهداف بعدی موجه، مفید و البته ضروری است. در نظر داشته باشیم که بورژوازی تا آن‌جا که توانسته کوشیده است از طریق کسب سود بیشتر، تامین ارزش اضافی را از طریق کاهش دستمزدها، افزایش ساعات کار، بی‌کارسازی، وخامت محیط کار و... دنبال کند. دقیقاً به همین سبب نیز مبارزه‌ی کارگران علیه تمام این اقدامات، یعنی افزایش دستمزدها، کاهش ساعات کار، دریافت بیمه‌کاری، تامین اجتماعی، بهبود محیط و شرایط کار و استفاده‌ی رایگان از خدمات موجود، مبارزه‌ی طبقاتی و حیاتی‌ست. تریدیونیونیسیم چه به مثابه‌ی مکتب تمرین قابلیت و مرور توان مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا و چه در قالب هم‌بستگی محدود و مبارزه‌ی صنفی کارگران، در سیر تطور شکل‌بندی سوسیالیسم و تیز کردن دندان‌های موش کور تاریخ حرکتی اجتناب‌ناپذیر است.

نکته: در زمینه‌ی خودسازمان‌یابی و به قول تئوریسین‌های کمونیسم شورایی خود انگیزته‌گی خواننده‌ی علاقه‌مند می‌تواند به سایت "کاوشرگر" مراجعه کند. مقاله‌ی ماتیک تحت عنوان "خود انگیزته‌گی و سازمان" به مبانی اصلی این مهم پرداخته است. همین‌طور مقالاتی از پانه کوک؛ رچلف؛ برنلد؛ سیمون و دیگران در همین سایت. این رفقا در دفاع از سوسیال دموکراسی آلمان و نظریه‌پردازی‌های رزا لوکزامبورگ به نحو عجیبی به مواضع راست ضد بلشویکی فرو می‌غلتنند و خود سازماندهی طبقه‌ی کارگر را به حربه‌ی برای تعرض به لنینیسم تبدیل می‌کنند. (برای نمونه بنگرید به مقاله‌ی "کمونیسم شورایی و نقد بلشویسم" نوشته‌ی کایو برنلد) شگفتا که این جریان "سوسیال دموکراسی روسیه و بلشویسم" را به عنوان جنبش کارگری کهنه و رفرمیستی" ارزیابی می‌کند و با استناد به نظریات پانه کوک و گورتر و شرودر و روله خود را در بخش "چپ سوسیال دموکراسی" و "جنبش جدید کارگران" جا می‌دهد! وارد شدن به نقد این مواضع در حوصله‌ی این سلسله‌مقالات نیست. با این حال ما خواهیم کوشید در مقاله‌ی بعدی به تبیین اثباتی موضع لنین درباره خودسازمان‌یابی کارگری بپردازیم. در نتیجه:

این بحث را ادامه خواهیم داد.....

بعد از تحریر

الف. نامه‌ی (طومار) مطالباتی- اعتراضی کارگران ایران خطاب به وزیر کار؛ گام مثبتی در راستای انکشاف مبارزه طبقاتی است. این نامه اگرچه به طور مستقیم رو به وزیر کار نوشته شده و رونوشتی به سایر مراکز قدرت نیز سپرده؛ اما واقعیت این است که کل نظام سرمایه داری حاکم را هدف گرفته. مسوول وضع فاجعه آمیزی که بر مردم کارگر و زحمتکش می‌رود؛ وزارت کار و دولت به تنهایی نیست. کما این که "اصلاحیه"ی ضد کارگری قانون کار از سوی دولت تدوین شده و بعد از تصویب مجلس حکم قانون به خود خواهد گرفت. در نتیجه نماینده گان مجلس شورای اسلامی در فاز جدید اختلافات درون طبقاتی نمی‌توانند با انتساب "سو تدبیر" به دولت احمدی نژاد از زیر بار این فلاکتی که به مردم تحمیل کرده اند؛ بگریزند! در متن مصیبتی که بر کشورم رفته است و "لاله‌ها و شقایق‌ها داغ دارند" دولت‌های پیشین و امثال احمد توکلی و محبوب و شرکا کم‌تر از احمدی نژاد مقصر نیستند. به خصوص که این آقایان دو کلاس هم اقتصاد خوانده و "کارگر پناه ایلنا زاده" هم تشریف دارند.

ب. اتحادیه‌ی آزاد کارگران ایران به خوبی می‌داند که گام بعدی در راستای تحقق عینی مطالبات مطروحه در نامه‌ی مورد نظر؛ حرکت در مسیری است که بتواند تک‌تک این امضاها را در مراکز تولید و زیست متشکل کند. در غیر این صورت فهم این نکته که هزاران نامه‌ی مشابه به گوش ناشنواى جبهه‌ی سرمایه نخواهد رفت؛ چندان دشوار نیست.

پ. نامه و طومار نویسی یکی از اشکال جاری مبارزه‌ی طبقاتی علیه سرمایه است. شکلی که در سنت‌های تاریخی جنبش جهانی طبقه‌ی کارگر نیز سابقه‌مند

است. این گونه از مبارزه می تواند در مسیر تکاملی خود به صور دیگری عروج کند. برای تحقق این مهم سایر تشکل های مستقل کارگری ایران باید وارد کارزار شوند.

ت. مبارزه ی طبقاتی کارگران امری جزمی نیست و با قوانین ساده ی پاسور بازی فرق می کند! این مبارزه بنا به مولفه های متغیری همچون "لحظه ی حال دولت" ؛ توازن قوا؛ میزان انکشاف طبقاتی؛ وجود نیرومند تشکل های مستقل سرمایه ستیز کارگری؛ احزاب چپ و سوسیالیست و غیره متفاوت و متنوع است. به این مفهوم همان قدر که اعتصاب کارگران نفت(بعد از 17 شهریور 57) و سپس دست بردن به اسلحه توسط کارگران و مردم در روزهای 21 و 22 بهمن و ساقط کردن مسلحانه ی رژیم شاه؛ پاسخ واقعی به سرمایه تلقی تواند شد؛ همان قدر هم در شرایط دیگر- فی المثل - ایجاد تشکل از تشکل مرده شورخانه گرفته تا پتروشیمی برای پیش برد مبارزه ی طبقاتی امری اجتناب ناپذیر است. صحنه ی مبارزه ی طبقاتی یک جا ممکن است با نامه نویسی و اعتراض و جاده بستن و اعتصاب شکل ببندد و جایی دیگر با نوشتن مقاله و نقد سلاح و سلاح نقد! و زمانی هم با همه ی این ابزارها در کنار هم و مکمل هم و چیزی بیش از این!

تهران.

محمد قراگوزلو - چهارشنبه 10 آبان 1391

31 اکتبر 2011